

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل پارنتی (Michael Parenti)

برگردان از: آمادور نویدی

فرستنده: فرید پرواز

۱۲ جنوری ۲۰۱۳

امپریالیسم ۱۰۱

۱

امپریالیسم قدرتمندترین نیرو در جهان در طول چهار یا پنج قرن گذشته بوده که ضمن سرکوب مردم بومی، با نابودی کامل تمدن بشری تمام قاره ها را تکه تکه کرده است. با این حال هنوز، به ندرت توجه خاصی توسط استادان دانشگاه ها، منتقدان- مفسران رسانه ئی و رهبران سیاسی مبذول شده است. زمانی هم که نادیده گرفته نشده، به موضوع امپریالیسم به گونه ای پاکیزه برخورد می شود، که امپراتوری ها «مشترک المنافع»، و مستعمرات «قلمروات» یا «دومینو ها» (یا همچنین در مورد پورتوریکو، «مشترک المنافع») خوانده می شوند. مداخلات نظامی امپریالیسم به عنوان مسائل «دفاع ملی»، «امنیت ملی»، و برای «ثبات» در یک منطقه یا منطقه دیگری تلقی می شود. در این کتاب می خواهم به امپریالیسم همانگونه که واقعاً است نگاه کنم.

در سرتاسر کل جهان

منظورم از «امپریالیسم» روندی است که منافع اقتصادی- سیاسی یک ملت غالب، مالکیت ملتهای دیگر بر ثروتهای سرزمین خود، به سرزمین، نیروی کار، مواد خام و بازار خود را سلب می کند. اولین قربانیان امپریالیسم اروپای غربی اروپائیان دیگر بودند. حدود ۸۰۰ سال قبل، ایرلند اولین مستعمره ای گردید که بعدها به عنوان امپراتوری بریتانیا شناخته شد. بخشی از ایرلند هنوز تحت اشغال بریتانیاست. دیگر قربانیان اولیه سفیدپوستان (قفقازی ها) شامل مردم اروپای شرقی است. در اوایل قرن نهم مردم شارلمانی که در معادش تا سرحد مرگ کار می کردند اسلاو بودند. مردم اروپای شرقی «اسلاو- Slav» به علت اسارت مکرر و طولانی مترادف با بردگی – به خدمت اجباری وادار می شدند. در حقیقت، کلمه «اسلیو- slave» مشتق از «اسلاو- Slav» است. اروپای شرقی یک منبع اولیه برای انباشت سرمایه بود، که در قرن هفدهم کاملاً به مانوفاکتور (ماشین – کارخانه) های تولیدی غربی وابسته بود.

تجاوز نازی در جنگ جهانی دوم، نمونه بسیار مهلک امپریالیسم در داخل اروپا بود، که به کارتل های تجارت (سرمایه داری) و حکومت نازی فرصت غارت و تاراج منابع و استثمار کار اروپای اشغال شده، از جمله کار بردگی در اردوگاه های کار اجباری داد.

نیروی برتر قدرتهای امپریالیستی اروپائی، امریکای شمالی، و جاپان علیه آفریقا، آسیا و امریکای لاتین متمرکز شده است. در قرن نهم، آنها جهان سوم را نه فقط برای تأمین منابع مواد خام و برده، بلکه بازاری برای محصولات- کالاهای تولیدی دیدند. در قرن بیستم، ممالک صنعتی نه فقط کالاهایشان، بلکه سرمایه، در شکل ماشین آلات، تکنولوژی، سرمایه گذاری و وام را صادر می کردند. این که بگوئیم ما وارد مرحله صدور سرمایه و سرمایه گذاری شده ایم به این معنی نیست که چپاول منابع طبیعی پایان یافته است. اگر اتفاقی افتاده، غارت (تاراج) شتاب بیشتری گرفته است.

از مفاهیم گوناگونی که امروز درباره امپریالیسم در امریکا در گردش است (به گوش می رسد)، نظریه برتر این است که آن (امپریالیسم) وجود ندارد. امپریالیسم به عنوان یک مفهوم قانونی (مشروع)، قطعاً با توجه به امریکا شناخته شده نیست. ممکن است از «امپریالیسم شوروی» یا «امپریالیسم بریتانیا در قرن نهم» صحبت شود. اما در مورد امپریالیسم امریکا صحبت نمی شود. به یک دانشجوی دوره ماستری در رشته علوم سیاسی در اکثر دانشگاه ها در این کشور (امریکا) اجازه تحقیق در مورد امپریالیسم امریکا، براین اساس که این نوع رشته علمی نیست، اعطا نخواهد شد. در حالی که در سرتاسر جهان امریکا را متهم به قدرت امپریالیستی می کنند، در این کشور (امریکا) کسانی که در مورد امپریالیسم امریکا صحبت می کنند، معمولاً به عنوان چرند گوی ایدئولوژیک زبان دراز (حراف) تعریف می شوند.

پویائی توسعه سرمایه

امپریالیسم از سرمایه داری قدیمی تر است. امپراتوری های پارسی (فارس)، مقدونی، رومی و مغول همگی قرنهای قبل از روتلیدها و راکفلرها (خانواده های معروف سرمایه دار- م) وجود داشتند. امپراتورها و فاتحان اکثراً به غارت و خراج، طلا و شکوه و جلال علاقه مند بودند. امپریالیسم سرمایه داری متفاوت از اشکال اولیه مرتباً (نظام مند) از طریق استثمار سازمان یافته کار و نفوذ در بازارهای خارج، انباشت سرمایه می کند. امپریالیسم سرمایه داری در کشورهای دیگر سرمایه گذاری می کند، با تغییر و سلطه بر اقتصاد، فرهنگ، و زندگی سیاسی، آنها ساختار مالی و تولیدی شان را در سیستم جهانی انباشت سرمایه مدغم می سازد.

توسعه ضرورت اصلی سرمایه داری است. سرمایه دارها (معامله گران) پولهایشان را در ریسک تجاری نمی گذارند مگر این که بتوانند بیش از آن چیزی که گذاشته اند درآمد داشته باشند. افزایش درآمد فقط با رشد سرمایه گذاری به دست می آید. سرمایه داری بدون وقفه، در باره راههای ساختن پول بیشتر تحقیق می کند که چگونه بیشتر پول بسازد. یکی باید همواره سرمایه گذاری کند تا برای تحقق بخشیدن به سود، در مقابل نیروهای رقیب و نیروهای غیرقابل پیش بینی هرچه بیشتر قدرت کسب نماید.

با توجه به طبیعت توسعه طلبی اش، سرمایه داری کمتر مایل است در خانه بماند. تقریباً ۱۵۰ سال پیش (۱۵۷ سال پیش - م) مارکس و انگلس شرح دادند که بورژوازی که «سرتاسر کل سطح جهان را تعقیب می کند. در همه جا باید هم آغوش گردد، در همه جا اقامت گزیند، در همه جا ارتباط برقرار کند... جهانی برای تصوراتش خلق نماید». توسعه طلبی همه جوامع را نابود می سازد. مردم خودکفا مجبورند به کارگران مزدبگیر بدون حق رأی تبدیل گردند. جوامع بومی و فرهنگ محلی (مردمی)، با بازار عمومی، رسانه های عمومی، جوامع مصرفی جایگزین می شود. زمینهای

تعاونی با مزارع کارخانه محصولات کشاورزی، روستاها با کلبه های متروک، مناطق خودمختار با نظام های استبدادی متمرکز جایگزین گردیده است.

یکی از هزار مورد را در نظر بگیرید. چند سال پیش لس آنجلس تایمز گزارش مخصوصی در مورد مناطق جنگلی بورنئو (Borneo) در جنوب اقیانوس آرام منتشر کرد. طبق اقرار خودشان، مردم از زندگیشان راضی بودند. آنها با شکار، صید ماهی مواد غذایی شان را دریاچه های خود و باغهای جنگلی تهیه می کردند. اما همه مسیر زندگیشان بیرحمانه توسط چند شرکت بزرگ که درختان جنگل را به منظور برداشت چوب جهت سود به سرعت نابود کردند، عوض شد. زمینهایشان به مناطق فاجعه زیست محیطی تبدیل گردیدند و خودشان به ساکنان حلبی آباد مبدل گشته، - اگر به اندازه کافی خوش شانس باشند و کاری پیدا کنند - مجبور شدند برای دستمزد ناچیزی کار کنند.

شرکتهای اروپایی و امریکای شمالی کنترل بیش از سه چهارم منابع معدنی شناخته شده آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را به دست آورده اند. اما سلطه بر منابع طبیعی تنها دلیل برای گسترش سرمایه داری در خارج از کشور نیست. نیاز دیگر برای کاهش هزینه های تولید و افزایش سود بیشتر سرمایه گذاری در کشورهایی با بازارهای کار (کارگر) ارزانتر است. سرمایه گذاری خارجی شرکتهای بزرگ امریکائی از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ رشد ۸۴ درصدی داشته، علت افزایش چشمگیر آنها کارگر ارزان کشورهایمانند کوریای جنوبی، تایوان، اسپانیا، و سنگاپور بوده است.

به علت دستمزد پائین، مالیات کم، نبود مزایای کارگری، ضعف اتحادیه های کارگری، و نبود حفاظت محیطی و شغلی، نرخ سود شرکتهای امریکائی در جهان سوم ۵۰ درصد بیشتر از کشورهای توسعه یافته است. سیتی بانک، یکی از بزرگترین شرکتهای، حدود ۷۵ درصد سودش از معاملات خارج از کشور کسب می شود. در حالی که حاشیه سود در داخل کشور بعضی اوقات آهسته رشد می کند، درآمدهای خارج از کشور با رشد چشمگیری ادامه می یابد، باعث توسعه آن چیزی است که به نام شرکتهای چند ملیتی یا فراملیتی شناخته شده است. امروز حدود چهارصد شرکت فراملی حدود ۸۰ درصد درآمد سرمایه باز آزاد جهانی را کنترل می کند و در حال گسترش چنگهایشان بر کشورهای سابق کمونیستی شرق اروپا هستند.

فراملیتی ها یک خط تولید جهانی را توسعه داده اند. جنرال موتورز کارخانه هایی دارد که انواع اتوموبیل، کامیون و طیف گسترده ای از قطعات خودرو را در کانادا، برزیل، ونزوئلا، اسپانیا، بلجیم، یوگسلاوی (سابق- م)، نیجریه، سنگاپور، فیلیپین، آفریقای جنوبی، کوریای جنوبی و یک دوجین کشور دیگر تولید می کند. اینچنین «منابع چندگانه» جنرال موتورز را قادر می سازد که اعتصابات کارگری را در یک کشور به حساب افزایش سرعت تولید در کشور دیگری خنثی کند، کارگران کشورهای مختلف را علیه یک دیگر بشوراند تا از مطالبات برای اضافه دستمزد و سود دلسرد شوند و ستراتیژهای اتحادیه کارگری را تضعیف کند.

لازم نیست، فقط فوتی و فوری

بعضی از نویسندگان می پرسند که آیا امپریالیسم شرط لازم برای سرمایه داری است، اشاره می شود که بسیاری از سرمایه غرب در کشورهای غربی، نه در جهان سوم سرمایه گذاری می شود. آنها مشاجره می کنند اگر شرکتهای بزرگ همه سرمایه گذاری در جهان سوم را از دست بدهند، بیشتر آنها هنوز می توانند در بازارهای اروپا و امریکای شمالی زنده بمانند. در پاسخ، باید توجه داشت که سرمایه داری ممکن است بدون امپریالیسم قادر باشد زنده بماند- ولی هیچ تمایلی به انجام اینکار نشان نمی دهد. آشکارا هیچ علاقه ای ندارد که بازار پرسود جهان سوم را از دست بدهد. امپریالیسم ممکنست شرط لازم برای زنده ماندن سرمایه گذاری نباشد، ولی به نظر می رسد تمایل ذاتی و نتیجه طبیعی

سرمایه داری پیشرفته است. ممکن است روابط امپراتوری تنها راه برای تعقیب سود نباشد، اما آنها راههای بسیار سودآوری هستند.

آیا امپریالیسم برای سرمایه داری لازمست، واقعاً سؤال نیست. خیلی چیزها که مطلقاً لازم نیستند هنوز بسیار مطلوبند، بنابراین به شدت ترجیح داده و با شور تعقیب می شوند. سرمایه گذاران خارج کشور کارگر ارزان جهان سوم، منابع طبیعی حیاتی، و شرایط مختلف بسیار سودمند دیگر را قاطعانه جذاب می بینند. ممکن است سودهای زیاد برای زنده ماندن سرمایه داری لازم نباشد، ولی زنده ماندن همه آن چیزی نیست که سرمایه داران به آن علاقه مندند. سودهای زیاد به شدت بر درآمد متوسط ترجیح داده می شود. ممکن است ضرورتی بین سرمایه داری و امپریالیسم نباشد، ولی این به معنای آن نیست که ارتباط مستحکمی بین آنها نیست.

همین شکل برای پویایی های دیگر اجتماعی صادق است. برای مثال، ثروت الزاماً منجر به زندگی مجلل نمی شود. قسمت زیادی از ثروت طبقه پولدار ممکن است برای سرمایه گذاری و نه مصرف شخصی استفاده گردد. افراد بسیار ثروتمند می توانند با درآمد متوسط زنده بمانند ولی این آنچیزی نیست که بیشتر آنها ترجیح می دهند زندگی کنند. در طول تاریخ، طبقات ثروتمند معمولاً ترجیح داده اند که بهترین هرچیزی را در اختیار بگیرند. پس از همه اینها، تمام هدف ثروتمند شدن از قبل کار مردم (استثمار دیگران) اینست که بهتر زندگی کرد، از همه نوع رنج بیهوده کار شاق اجتناب کرد از فرصت بیشتر برای زندگی اسراف لذت برد، مراقبت پزشکی داشت، تحصیل کرد، مسافرت رفت، تفریح کرد، امنیت داشت، اوقات فراغت، فرصت برای قدرت و منزلت داشت. در حالی که هیچ کدام از این چیزها واقعاً «لازم» نیست، صاحبانشان به آنها مشتاقانه چسبیده اند- همچنان که شاهدیم طبقات مرفه هر زمان که از طرف یک نیروی دمکراتیک یا تساوی طلب احساس خطر کنند، اقدامات خشونت آمیز را تأیید کرده اند.

افسانه توسعه نیافتگی

سرزمین های فقیر آسیا، آفریقا و امریکای لاتین برای ما به عنوان «جهان سوم» شناخته شده اند، که آنها را از «جهان اول» اروپای صنعتی و امریکای شمالی و «جهان دوم» دولتهای کمونیستی که حالا از بین رفته اند، تشخیص دهیم. فقر جهان سوم، «توسعه نیافتگی» خوانده شد، از طرف بسیاری از ناظران غربی به عنوان منشاء شرایط تاریخی تلقی می گردد. به ما می خواهند بقبولانند که همیشه اینطور بوده است، کشورهای فقیر فقیراند برای این که سرزمینشان همواره نابارور و مردمشان بیفایده بوده اند. در حقیقت، سرزمینهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین به مدت طولانی مواد غذایی، معدنی و منابع طبیعی فراوان تولید کرده اند. به همین دلیل است که اروپایی ها برای دزدیدن و غارت آنها به خود زحمت دادند. کسی به مکانهای فقیر برای غنی کردن خود نمی رود. جهان سوم غنی است. فقط مردمش فقیراند- و به علت همین غارتی است که متحمل شده اند.

روند سلب مالکیت (مصادره) منابع طبیعی جهان سوم قرنهای پیش شروع شد و تا امروز ادامه دارد. ابتداء، استعمارگران طلا، نقره، خز، ابریشم، و ادویه جات را، سپس کتان، کف، چوب، ملاس (شیره)، شکر، رام، لاستیک، تنباکو، پارچه (چلوار)، کاکائو، قهوه، پنبه، مس، زغال سنگ، روغن نخل، قلع، آهن، عاج و بعد از آن، نفت، روی، منگنز، جیوه، پلاتین، کبالت، هیدروکسید آلومینیم آهن دار، و آلومینیم و اورانیم را استخراج کردند. از بیشترین سلب مالکیت جهانی غافل نشویم: ربایش میلیونها انسان برای کار بردگی.

در طول قرنهای استعماری، بسیاری تئوریهای امپریالیستی برای خود ساخته شده اند. در مدرسه به من آموختند که مردم در سرزمینهای استوایی (گرمسیر) تنبل هستند و به سختی ما که در مناطق معتدل ساکنیم، کار نمی کنند. در حقیقت، ساکنان مناطق آب و هوای گرم شاهکارهای قابل ملاحظه تولیدی انجام داده است، ایجاد تمدن های با شکوه قبل

از اروپا از قرون و اعصار تاریک پدید آمده است. امروز آنها معمولاً ساعات سخت برای مبالغه‌ناچیزی، طولانی‌تر کار می‌کنند. با این حال رفتار کلیشه‌ئی اولیه «بومی تنبل است»، هنوز با ماست. در هر جامعه سرمایه‌داری، فقراء- در داخل و خارج کشور هردو- به طور منظم به خاطر شرایط سخت خودشان سرزنش می‌شوند.

ما می‌شنویم که مردم جهان سوم به لحاظ فرهنگی در نگرشها، آداب و رسوم، و از لحاظ توانائی‌های فنی عقب مانده هستند. این یک مفهوم مناسب ساخته‌آنهاست که می‌خواهند سرمایه‌گذاران غربی را به عنوان امدادگر، ناجی و کمک مردم عقب افتاده جا بزنند. اما با طرح چنین مسائلی در واقع به خودشان کمک می‌کنند. افسانه «عقب ماندگی فرهنگی» به دوران باستان، به زمانی که فاتحان برای توجیه بردگی مردم بومی به کار می‌بردند، برمی‌گردد. این روش توسط استعمارگران اروپائی در پنج قرن گذشته برای همین منظور مورد استفاده قرار گرفته است.

چگونه اروپائی‌های قدیمی می‌تواند مدعی برتری فرهنگی شوند؟ از قرن پانزدهم تا نوزدهم اروپا در اعمال گوناگون، از قبیل تعداد اعدام‌ها، قتلها، و جنایات خشونت‌آمیز دیگر؛ مواردی از بیماریهای مقاربتی، آبله، تیفوس (حصه)، سل، طاعون، و سایر مشقت‌های واقعی؛ نابرابری اجتماعی و فقر (روستائی و شهری هردو)؛ بدرفتاری با زنان و کودکان؛ و قحطی مکرر، برده‌داری، فحشاء، دزدی دریائی، قتلعام مذهبی، و شکنجه و تفتیش عقاید «پیش‌تاز» بوده است. آنهایی که ادعا می‌کنند که غرب دارای پیشرفته‌ترین تمدن بشری است، باید چنین «دستاوردهائی» را در نظر بگیرند. به طور جدی، ما باید توجه داشته باشیم که اروپا از گفتن مزیت دریانوردی و تسلیحات لذت می‌برد. زمانی که غرب، شرق را و شمال جنوب را ملاقات می‌کند، تفنگهای قتیله‌ئی و توپ، قایقهای تفنگدار و تفنگهای گاتلینگ، و امروز موشک‌ها، هلیکوپتر توپدار، و جنگنده‌های بمب افکن، عوامل تصمیم‌گیرنده هستند. برتری قدرت آتش، نه برتری فرهنگی، اروپائیان و اورو- امریکای شمالی را در موقعیت برتر قرار داده است که امروز هنوز با زور، اگر چه نه فقط زور به تنهایی حفظ شده است.

گفته شد که مردم استعمار شده مستعمرات از نظر بیولوژیکی عقب افتاده و کمتر تکامل یافته‌تر از استعمارگران‌شان هستند. «توحش» آنها و «سطح» پائین تکامل فرهنگی‌شان نشانه‌ی تکامل ژنتیکی پست‌تر است. اما آیا آنها از نظر فرهنگی پست بودند؟ در بسیاری از قسمتهائی که در حال حاضر جهان سوم به نظر می‌آید، مردم مهارت قابل توجهی در معماری، باغداری، صنایع دستی، شکار، ماهیگیری، مامائی، پزشکی و مسائل اینچنینی دیگری توسعه یافته‌اند. آداب و رسوم اجتماعی‌شان اغلب مهربانتر و انسانی و کمتر خودکامه و سرکوبگر از آنچه‌ی است که در اروپا در آنزمان روی داده است. البته ما نباید در مورد جوامع بومی خیالباف باشیم، برخی از آنها شیوه‌های غیرمعمولی و بیرحمانه‌ی خودشان را دارند. اما به طور کلی، مردمانشان از زندگی سالمتر و شادتر با اوقات فراغت بیشتر، نسبت به ساکنان اروپای لذت می‌برند.

تئوریهای دیگری هستند که مردم باور می‌کند. می‌شنویم که فقر جهان سوم به دلیل ازدیاد جمعیت است، بسیاری دارای فرزندان زیادی هستند که باید تغذیه شوند. در واقع، در طول چند قرن گذشته، جمعیت بسیاری از سرزمینهای جهان سوم در مقایسه با قسمتهای مشخص اروپا کمتر متراکم است. هند جمعیت کمتری در هر هکتار زمین- اما فقر بیشتر- از هالند، ولز، انگلستان، جاپان، ایتالیا، و برخی دیگر از کشورهای صنعتی دارد. به علاوه، این کشورهای صنعتی جهان اول هستند، نه فقرای جهان سوم، که ۸۰ درصد منابع جهان را می‌بلعند و بزرگترین خطر برای سیاره محیط زیست است.

لازم به انکار نیست که جمعیت زیاد یک مشکل واقعی برای زنده ماندن زیست سیاره است. محدود کردن رشد جمعیت در تمام کشورها به محیط زیست جهانی کمک می‌کند، ولی مشکلات فقراء را حل نمی‌کند- برای این که ازدیاد جمعیت

به خودی خود نه علت فقر، بلکه یکی از اثرات آنست. فقراء تمایل به داشتن خانواده های بزرگ دارند برای این که فرزندان شان منبع کار و درآمد خانواده و عصای دست شان در دوران کهولت است.

فرانسیس مور لاپه (Frances Moore Lappe) و راشل شرومن (Rachel Schurman) متوجه شدند که از هفتاد کشور جهان سوم، شش کشور چین، سریلانکا، کلمبیا، چیلی، برمه، و کوبا- و ایالت کرالا (Kerala) در هند هستند که موفق به کاهش یک سوم نرخ رشد سرعت زاد و ولد شدند. آنها نه نمایش توسعه صنعتی، نه درآمد سالانه بالا یا برنامه های گسترده تنظیم خانواده را داشتند. عوامل مشترک آنها روشنگری عمومی و بیمه بهداشتی، کاهش نابرابری های اقتصادی، بهبود حقوق زنان، یارانه مواد غذایی، و در بعضی موارد اصلاحات ارضی بود. به عبارت دیگر، آنها نه با سرمایه گذاری های سرمایه داری و رشد اقتصادی به عنوان مثال، بلکه با بهبود شرایط اقتصادی- اجتماعی، حتی در مقیاس متوسط، همراه با ظهور حقوق زنان، نرخ زاد و ولد را کاهش دادند.

ادامه دارد...

برگرفته از:

Imperialism 101

Chapter 1 of Against Empire by Michael Parenti

<http://www.michaelparenti.org/>

About these ads

Seite 2 von 2

منتشر شده در سایت اشتراک

یادداشت:

لازم به یادآوریست، آنجائی که نویسنده امپریالیسم را به جای «بالاترین مرحله سرمایه داری»، مرادف با «امپراتوری» دانسته تاریخ پیدایش آن را به چندین صد سال قبل می رساند، نمی تواند با نظرات پورتال یکسان باشد.

اداره پورتال AA-AA